

ای صقال روح و سلطان الهدی

دکتر محمدرضا نجاریان*

چکیده

حسام‌الدین چلبی معروف به زاده اخی ترک، پایزید زمان و جنید دوران، مرید و مراد مولانا بود. بزرگترین خدمت او به جهان بشری آن بود که توانست مولانا را از اوج استغراق و زرقای بی‌خوابی به در آرد و او را متوجه عالم صحو و یاخویشی کند و عملاً او را به نظم مثنوی برانگیزد. مثنوی کتاب عشق مولانا است که سلامی نامه و حسامی نامه هم نامیده شده است. از نظر مولوی درک عوام از فهم حسام‌الدین قاصر است؛ زیرا او مظهر پیر و مظهر مجنون سائک است. مولانا در موضوع اتحاد ظاهر و مظهر صدای حسام‌الدین را صدای خدا می‌داند. شخصیت حسام‌الدین درست عکس شمس بوده است. مهربان‌ترم و زیگانه، سرسپرده و خدمتگزار. اراده حسام‌الدین و اراده الهی یکی است. تا آنجا که خود را جبرئیل عشق و ضیاء الحق را سدره و نیز خود را سقیه و او را عیسی مسیح می‌داند. نیز رابطه خود را با او چون موسی و هارون بیان می‌کند.

در این مقاله سعی بر این است که ضمن معرفی حسام‌الدین چلبی، افکار و شخصیت او به عنوان انسان کامل در مثنوی، نمودهای عرفانی، اوصاف و القاب او، کلمات و مذهب چلبی، عنایت خاص مولانا به حسام‌الدین، مانندگی او به نبیا و اولیا بیان گردد.

کلید واژه: حسام‌الدین، مولانا، شمس، مثنوی

مقدمه:

تصویری که مولانا از انسان کامل و یا انسان والا دارد، در دو وجه نموده شده است: یکی در وجود مردان زنده و واقعی که همزمان با او هستند؛ مانند شمس تبریزی و حسام‌الدین چلبی، دوم در مثال اشخاص داستانی و یا تاریخی که بنا به جهتی از جهات، نمودار انسان والا می‌گردند و ابدال حق خوانده می‌شوند و در حدّ نهایی خود، در وجوه اولیاءالله جلوه می‌کنند. مولانا در مثنوی، شمس و حسام‌الدین چلبی را نمونه انسان والا معرفی می‌کند و به عبارت دیگر، تجسّمی را که از انسان کامل داشته، در وجود این دو یافته است. شمس را وجود بی‌همال می‌خوانده، اما از حسام‌الدین چلبی بیش از پیش، سخن به میان می‌آید، زیرا سایه بلند او بر سراسر مثنوی افتاده است. اوست که همدم و برانگیزنده و الهام‌بخش مولوی در سرودن شعرهاست و کاتب مثنوی.

حسام‌الدین در نظر مولانا، نمودار تمام عیاری است از انسان شفاف و ناب که از پشت بلور وجود او می‌توان عالم معنا را تماشا کرد. در چینه‌ای است به روی باغ سبز بی‌منتهای عشق. اگر حسام‌الدین چلبی نمی‌بود، مثنوی به این صورت پدید نمی‌آمد؛ از همین رو چون به سبب مرگ همسرش، اندوه و قبض بر او مستولی می‌گردد، رشته مثنوی چندی گسیخته می‌ماند. در سرلوحه دفتر سوم، او را کسی می‌خواند که قوتش از قوت حق می‌زهد و فلک و ارکان شاهی، چون او نزاده است و همدمی او را در شب‌زنده‌داری‌های دراز برای نگارش مثنوی، چنین بیان می‌کند:

صبح شد ای صبح را پشت و پناه
عذر مخدومی حسام‌الدین بخواه
عذرخواه عقل کلّ و جان تویی
جان جان و تابش مرجان تویی

(۱/۸-۷-۱۸۰)

مولانا در آغاز دفتر ششم، او را حیات دل و صفای روح و سلطان‌الهدی خطاب می‌کند. شمس و حسام‌الدین از دیدگاه مولوی، تبلوری هستند از انسان متعالی که از راه تهذیب نفس و تصعید روح و پیمودن مراحل عرفان و عشق، به دروازه شهر روشنایی رسیده‌اند. توفیق یزدانی به آنها استمداد ربانیدگی‌ای داده که تنها انسان‌های برگزیده از آن برخوردار هستند. در آن هم تأیید یزدانی هست و

هم جهد و ایثار مولانا، شمس و حسام‌الدین چلبی را تبلوری از انسان متعالی می‌داند که با پیمودن مراحل عرفان و عشق به دروازه شهر روشنائی رسیدند. (اسلامی ندوشن: ۱۳۵۸: ۶-۱۲۱).

حسام‌الدین که بود

حسام‌الدین چلبی، که مولانا وی را در مقدمهٔ مثنوی، مفتاح خزائن عرش و امین کنوز فرش و بایزید وقت و جنید زمان می‌خواند، اصلاً از اهل ارمیه است و بدین جهت مولانا وی را در مقدمهٔ مثنوی ارموی‌الاصل گفته است و خاندان او به قونیه مهاجرت کرده بودند و حسام‌الدین در آن شهر به سال ۶۲۲ تولد یافت. چلبی، عنوان دیگر حسام‌الدین و به منزلهٔ لقبی است که از اصل معنی عمومی چلبی «سیدی» به طریق تنقید و تخصیص عام به خاص منصرف و در اصطلاح متقدمان به حسام‌الدین چلبی اختصاص یافته است. پدران وی از سران طریقهٔ فتوت و فتوت‌آموز فتیان و جوانمردان بوده‌اند و چون این طایفه به شیخ خود اخی می‌گفته، به نام اخیه یا اخیان مشهور گردیده‌اند. حسام‌الدین را هم به مناسبت آن که پدر و جدش شیخ فتیان بوده‌اند، ابن اخی ترک گویند. حسام‌الدین را با آنکه به هنگام تولد به نام نیایش حسن خواندند، تاریخ او را به لقبش حسام‌الدین شمشیر بر آن دین می‌شناسد. چلبی حسام‌الدین، حسن بن محمد بن حسن بن اخی ترک است. مولانا او را با القاب بایزید وقت، جنید زمان، عروه‌الوثقی و مخزن اسرار عرش می‌خواند. مولانا نسبت او را به عارفی مشهور، اما امی به نام ابوالوفای کُردی می‌رساند. معنی این سخن آن است که حسام‌الدین از نژاد کرد بوده. چون مولانا او را ارموی‌الاصل بر خاسته از خاندانی اهل ارمیه توصیف می‌کند.

حسام‌الدین ظاهراً در یکی از گروه‌های فتیان شهر قونیه که آداب جوانمردی و معنویت را ترویج می‌کردند پرورش یافته بود. این دسته که با نام فتیان (جوانمردان) یا اخوان (برادران) مشخص می‌شدند در آناتولی؛ خصوصاً در میان بازرگانان و صنعتگران نیز در میان سربازان نفوذ بسیار داشتند. این فتیان یا اخوان که از خصایص زندگی اجتماعی و قوی و از روحیه و اخلاق بازرگانی برخوردار بودند و با این حال اوصاف عیاران و جنگجویان نیز از آنان به ظهور می‌رسید، طریقی دیگر از سلسله‌های

تصوّف و توجه به زهد و معرفت و معنویت را بوجود آوردند. اعضای این انجمنهای اخوت و فتوت، عموماً شیخ خود را «اخی» برادرم خطاب می‌کردند که گرچه عربی است در ناطولی برای توصیف این گروه به کار می‌رود و در واقع از کلمه‌ای ترکی گرفته شده است به معنای بخشندگی و جوانمردی.

ناصر، خلیفه عباسی در سال ۵۷۷ به عضویت یکی از این سلسله‌ها درآمد و این آئین را در سراسر قلمرو خود ترویج کرد و شاید قصدش آن بوده که آنها را به صورت نظامی متمرکز در نظارت خویش گیرد. با برافتادن بساط خلافت او به سال ۶۵۷ این تشکیلات در دوره استیلای مغول رو به زوال گذاشت؛ به جز در مصر که این امیر عباسی را مملوک‌ها پذیرا شدند و او جامه خاص فتوت را به نیپرس بخشید که شاید به سبب ارتباط آن با دستگاه بر بادرفته خلافت، نشانه قدرت به شمار می‌رفته است. بدر حسام‌الدین اخی‌ترک، پیشوای یکی از این گروه‌های اخوت بود، در نتیجه حسام‌الدین به این اخی‌ترک شهرت یافت، اما اخی‌ترک وقتی مرد که حسام‌الدین در اوایل سنین ۱۰ سالگی عمر خود بود و در این زمان رهبری آن گروه اخوت ظاهراً به او رسید. از قراری که افلاکی حکایت می‌کند، بزرگان آن انجمن از حسام‌الدین خواستند که رهبری آنان را به عهده گیرد، اما حسام‌الدین همه آنان را راست نزد مولانا آورد و خدمتکاران و جوانان خود را دستور داد که همگی به کسب و کار خویش مشغول شوند و درآمد خود را تقدیم مولانا کنند (رسم آن بود که اعضای سلسله‌های اخوت درآمد روزانه خود را به شیخ خانقاه دهند). خودش نیز همه اموالش را نثار مولانا کرد. وقتی که لالایان او را بفروشد و پس از آن بود که سرانجام خاطرش خشنود شد و گفت: الحمدلله رب العالمین که متابعت ظاهر رسول خدا میسر شد. این آرزوی متابعت رسول، مهم‌ترین دل‌نگرانی شمس و مولانا بود، از این رو، حسام‌الدین، به عشق مولانا، همه لالایان خود از قید بندگی آزاد ساخت تا همگان در پی کارشان رفتند و وجود خود را وقف خدمت مولانا کرد.

در آن ایام که شیخ صلاح‌الدین برگزیده و خلیفه مولانا بود، حسام‌الدین در خدمت وی به شرایط بندگی و ارادت قیام می‌کرد و سر تسلیم در پیش می‌داشت و چون صلاح‌الدین، خرقه تهی کرد، نظر به جانبازی و فداکاری‌ای که از آغاز در بندگی مولانا کرده بود، مقبول آن حضرت شد و

هر چه از عالم غیب حاصل می‌شد، همه را به حضرت چلبی حسام‌الدین فرستاده، او را مقدم اصحاب و سرلشکر جنودانگه گردانید.

اخلاص و حسن اذات نخستین به حدی در مولانا کارگر افتاده بود که حسام‌الدین را بر کسان و پیوستگان خود ترجیح می‌داد. عنان تصرف و تصرف امور را به دست او باز داده بود. دوستی و عنایت مولانا با چلبی بدان جا رسیده بود که خاطرش بی‌وجود او نمی‌شکفت و در مجلسی که چلبی حضور نداشت، مولانا گرم نمی‌شد و سخن نمی‌راند. از مقدمه مثنوی و سرآغاز دفتر چهارم و پنجم و ششم به خوبی می‌توان دانست که حسام‌الدین در چشم مولانا چه مقام بلندی داشته و تا چه حد، مورد عنایت و علاقه بوده است. (شرح زندگانی مولانا، ص ۱۱۹)

چون زمین زین برف درپوشد کفن تیغ خورشید حسام‌الدین بزن

(۹۰/۶)

افکار حسام‌الدین:

حسام‌الدین صمیمانه به مولانا اعتقاد داشت. روزی به مولانا گفت: وقتی که اصحاب مثنوی می‌خوانند می‌بینم که جماعتی غیبی شمشیر به دست حاضر می‌شوند و بیخ ایمان و شاخه‌های دین کسانی را که بر آیات مثنوی به اخلاص گوش فرا نمی‌دهند قطع می‌کنند. مولانا این سخن را تأیید فرمود و دو بیت مثنوی را خواند (مولوی به پس از مولانا، ص ۶۱):

دشمن این حرف این دم در نظر شد ممثل سرنگون اندر سقر
ای ضیاء الحق تو دیدی حال او حق نمودت پاسخ افعال او

(۳۴/۴)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

شخصیت حسام‌الدین و شمس

شخصیت حسام‌الدین درست عکس شمس بوده است. مهربان، نرم و رایگان، سرسپرده و خدمتگزار. چون پیشکاری و خزانه داری مولانا هم با او بوده است می‌نماید که از استعداد مدیریت نیز

بهره داشته‌هدایا و پیشکشی هایی را که می آوردند گرد می آورده و در میان درویشان و اطرافین مولانا تقسیم می کرده. لطف حضور، کاردانی او موجب گردیده که مولانا ۱۵سالی از آخر عمر خود را در کنار او آرام و پربرابر بگذرانند. به نظر می رسد هیچ کس بیشتر از حسام الدین نسبت به مولوی وفادار و خاکسار و خدمتگزار نبوده است. دوستی این دو می تواند نموداری باشد از پهناوری روح انسان. (باغ سبز عشق، ص ۸۷۲). از ویژگیهای عمده حسام الدین که موجب شده نقش مخاطب و طرف گفتگوی مولانا را در آفرینش مثنوی داشته باشد می توان به جاذبه معنوی، بینش متعالی و پیشرفته، جسارت بالا و اعتماد به نفس فوق العاده، ذهن تیز بین و استدلال جو و حتی توانایی ادبی او اشاره کرد. (کتاب ماه، ص ۴۰)

ضیاء الحق رقیب عشق شمس:

مولانا غالباً به زبان رمز از عشق جانسوز شمس سخن می راند. او ضیاء الحق را رقیب عشق شمس می بیند. در جواب او که طالب چگونگی رابطه عشق مولانا و شمس است می گوید شرح هجران جگر سوز را به وقت دیگر موکول می نماید. اما با اصرار حسام الدین که هم عاشق است و هم معشوق و در عشق غیور مولانا از سخن گفتن تن می زند:

فته و آشوب خون ریزی مجوی بیش از این از شمس تبریزی مگوی

(۱۴۲/۱)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

حسام الدین در دیباچه جلد اول:

مولانا می گوید: این کتاب را به درخواست سرور و یار غارم که به منزله روح و جان و ذخیره امروز و فردای من است. و هم اوست آن شیخ کاملی که سرمشق عارفان و پیشوای هدایت شدگان و یقین کنندگان و فریادرس مردمان و امانتدار دلها و خردها و امانت خدا در میان آفریدگان و بنده گزیده او در میان دیگر آفریدگان است و از زمره سفارش های خداوند به پیامبرش و اولیای پنهان صفی اوست. کلید گنجخانه عرش، امانتدار گنجینه فرش، دارنده فضیلت ها و مکارم، شمشیر حق و

دین، راستگو، زاده راستگو. خداوند از او و از آنان خشنود باد. اصل و ریشه اش از شهر ارومیه و تبارش به شیخ بزرگواری سد که گفت: شب را در حالی به سر بردم که کردی ساده بودم و بامدادان که شد، عربی با فضل شدم (سید ابوالوفای کرد). حسام الدین را تیاری بزرگ است که خورشید از فروغ و عظمت آن شرمسار شده و او را حسبی است که انوار تابان ستارگان در برابر درخشندگی آن کم فروغ شده اند. (شرح جامع مثنوی، ۴۶/۱)

دو منصب ضیاء الحق

گذشته از آن که چلبی خلافت مولانا و سمت مقدمی و پیشوایی مریدان داشت، به پایمردی تاج الدین معتبر، شیخ خانقاه، ضیاء الدین وزیر نیز گردید. تفصیل آن چنین است: با مرگ شیخ دو خانقاه، تاج الدین معتبر مصلحت دید که تفریر خانقاه را ضیاء الدین وزیر به نام چلبی حسام الدین بنویسد و از سلطان فرمان بستد. بعد از آنکه فرمان نفاذ یافت، امیر تاج الدین اجتماعی عظیم کرده، اجلاس بی نظیر ساخت و به حضرت مولانا اعلام کردند که خانقاه ضیاء الدین وزیر به حضرت چلبی تعلق گرفت. مولانا با جمیع یاران برخاست روانه شد. نفیس الدین گفت سجاده چلبی من بر دوش گرفته بودم، مولانا از من بستد و بر دوش خود انداخت، چون به خانقاه درآمد فرمود تا سجاده را بر صدر صفه گسترند. اخی احمد که از جمله جبابره زمان بود و سردفتر رندان بود، در آن اجلاس آمده از غایت خقد و تعصب نمی خواست که چلبی در آن خانقاه شیخ شود. از ناگاه برخاست و سجاده را درنوردید که ما او را به شیخی قبول نمی کنیم؛ همانا که خلق عالم در هم رفتند و اخیان معتبر که به خاندان اخی ترک و اخی شاره منسوب بودند، مثل اخی قیصر و اخی چوپان و اخی محمد سیدی و غیره هم دست به شمشیر و کارد نهادند و امرای مزید قصد قتل رنود مرید کردند. حضرت هیچ نفرمود، هم چنان نره زد و از خانقاه بیرون آمد و اخی احمد را مردود و مطرود کرده و به بندگی قبول نفرمود و آن بی ادبی را به سمع سلطان رسانیدند، می خواست او را به قتل آورد، مولانا رضا نداد و عاقبت چلبی حسام الدین هم در خانقاه ضیاء الدین وزیر به استقلال تمام شیخ شد. (شرح زندگانی مولانا، ص ۱۱۹)

انسان کامل

سلطان‌ولد می‌گوید: مولانا عین شمس‌الدین بود و باز به شمس‌الدین جامه بدل کرد و به صورت صلاح‌الدین باز آمد و سپس در بیکر حسام‌الدین چلبی ظهور کرد. اولیای خدا همه مراتب ظهور یک نورند. (مولوی نامه، ج ۲، ص ۸۹۰). حسام‌الدین از ۶۶۲ تا ۶۷۲ مدت ده سال تنگ‌تنگ در مصاحبت مولانا بود و عمده ایام تسلی و آرامش خاطر و فرصت و مجالی که برای انشاء دفتر مثنوی و تودیع تحقیقات عالی علمی و حقایق اسرار عرفانی آسمانی در آن گنجینه شریف جاودانی دست داد، محصول همان ۱۰ سال آخر عمر بود که در انس و الفت مهمترین دوستان و باران صاحب‌دل بامرفتش گذشت. صدای حسام‌الدین صدای خداست و این از حساس‌ترین میانی مکتب فطری و عرفانی مولانا به نام اتحاد ظاهر و مظهر است:

پیش من آوازت از آواز خداست عاشق از معشوق حاشا کی جداست

(۷۵۶/۴)

حسام‌الدین نیز مثل شمس و صلاح‌الدین مورد حسد و کینه کوتاه‌نظران سست اندیشه بوده است. در قصه دقوقی و کراماتش خطاب به حسام‌الدین می‌گوید:

مدح تو گویم برون از بنج و هفت برنویس اکنون دقوقی پیش رفت

(۲۱۲۱/۳)

او از اصحاب فهیم و با ایمان مولاناست که با خواندن غزل زیر پر مردمان سطحی توهماتی حاصل شده و او را جوان زیبایی تصویر نموده اند و علاقه مولانا را به وی از قبیل علایق محمود و ایاز پنداشته‌اند. (سیری در دیوان شمس، ص ۲۰۱):

وه چلبی ز دست تو وز لب و چشم مست تو صد چو دلم شکست تو وه چلبی ز دست تو
جای دگر تو سر خوشی با من بی دل آتشی وه که چه شوخ و سرکشی وه چلبی ز دست تو
چند مرا فریفتی وز بر من گریختی خون دلم بریختی وه چلبی ز دست تو

قدرشناسی از حسام‌الدین:

حسام‌الدین بر گردن مثنوی و بر ذمّه جهان بشریت حقی عظیم دارد که مولوی خود، جای
جای در مثنوی آن را به جای آورده است (مولوی‌نامه - ۱۰۵۰ - ۱۰۶۲)

ای ضیاء‌الحق حسام‌الدین راد اوستادان صفا را اوستاد
شرح تو غین است با اهل جهان همچو راز عشق دارم در نهان

(۲/۵)

نور حقی و به حق جذاب جان خلق در ظلمات وهمند و گمان

(۲۵/۵)

ضیاء‌الدین لقبی است که مولانا غالباً در مثنوی، حسام‌الدین را بدان می‌خواند. به طور کلی در
میان صوفیان رسم بوده است که مریدان را برحسب مقام معنوی به لقب طریقتی ملقب می‌کردند؛
البته کنیه حسام‌الدین را بوالحسن هم گفته‌اند.

که تو را گوید زمستی بوالحسن یا صغیر السن یا رطب‌البدن

(۵۹/۲)

ظاهراً مخاطب بیت‌های زیر حسام‌الدین است که مدتی توجه را از این عالم به عالمی دیگر
معطوف نمود و موجب تأخیر سرودن مثنوی شد. البته شارحان مخاطب را ایشان کامل دانسته‌اند (شرح
مثنوی، ص ۱۷)

ای بیرده رخت حسها سوی غیبت دست چون موسی برون آور زجیب
ای صفات آفتاب معرفت و آفتاب چرخ بند یک صفت
گاه خورشید و گه‌شی دریا شوی گاه کوه قاف و گاه عنقا شوی
تو نه این باشی نه آن در ذات خویش ای فزون از وهمها وز بیش بیش

(۵۲/۲)

بزرگترین خدمت حسام الدین به جهان بشری آن بود که توانست مولانا را از اوج استغراق و زرقای بی‌خویشی به در آرد و او را متوجه عالم صحو و باخویشی کند و مآلاً او را به نظم مثنوی برانگیزد. گرچه بیش از مولانا کتابهای تعلیمی صوفیه نظیر حدیقه سنایی و آثار عطار مرجع صاحب‌دلان بود، اما گویی که جهان بشری منتظر زاده شدن خاتم‌الکتاب در عرفانیات بود و حسام‌الدین نقش زایشگر این مولود خجسته‌پی را داشت. او بود که به مولانا گفت: دیوان غزلیات فربه و حجیم شده و یاران نیازمند کتابی تعلیمی در زمینه مبانی معرفتی هستند. کتابی که جامع دانش و هنر و عقل و اشراق باشد و در بیان مسائل عرفانی به دور از تعقید و تکلف سخن گوید. (میناگر عشق، ص ۸۷۱):

ای ضیاءالحق حسام دین و دل	کی توان اندود خورشیدی به گل
قصد کردستنداین گل پارها	که بپوشانند خورشید تو را
در دل که لعلها دلال توست	باغها از خنده مالا مال توست
محرم مردیت را کورستمی	تا زصد خرمن یکی جوگفتمی

(۲۰۱۰/۶)

حسام‌الدین و سرودن مثنوی

۱. زمینه‌ساز پدید آمدن مثنوی :

ای ضیاءالحق حسام‌الدین تویی	که گذشت از مه به نورت مثنوی
همت عالی تو ای مرتجا	می کشد این را خدا داند کجا
گردن این مثنوی را بسته‌یی	می کنی آن سوی که داسته‌یی

(۱۰۳/۴)

حسام الدین خود به تألیف کتابی نپرداخته ولی ذکر عبارت مثنوی ما از جانب حسام الدین در جملات زیر به گونه ای است که نشان می دهد او خود را در آفرینش مثنوی کاملاً سهیم می داند (کتاب ماه، ص ۴۴):

«حسام الدین در پاسخ مولانا علاء الدین می گوید: زهی غبن عظیم که مثنوی ما را می خوانی و در سیر سر آن اصلا سیری نداری و از مقصود آن کتاب بی خبری، کاشکی نمی خواندی تا آن کتاب تو را می خواند و در عین آن نادانی ما را می دانستی.» (مولویه بعد از مولانا، ص ۱۱۱)

۳. مثنوی کتاب عشق مولاناست پس حسامی نامه نام دارد:

گشت از جذب چو تو علامه‌ای در جهان گردان حسامی نامه‌ای

(۲/۶)

نیز سامی نامه لقب گرفته است:

طالب این سر اگر علامه ای است نک حسام‌الدین که سامی نامه ای

است (۱۱۴۹/۱)

۳. عامل استمرار مثنوی

مثنوی پویان، کشنده ناپدید ناپدید!؛ جاهلی کش نیست دید

(۴/۴)

ای ضیاء‌الحق حسام‌الدین بیار برگشا گنجینه اسرار را
این سوم دفتر که سنت شد سه بار در سوم دفتر به‌ل اعنار را

(۱-۲/۳)

شد حسام‌الدین که نور انجم است طالب آغاز سیفسر پنجم است

(۱/۵)

۴. مثنوی شکرار گزار حسام الدین است:

مثنوی از تو هزاران شکر داشت در دعا و شکر کف‌ها بر فراشت

(۸/۴)

۵. اراده حسام الدین و اراده الهی یکی است:

مثنوی را چون تو مبدأ بوده‌ای گر فزون گردد تواش افزوده‌ای

چون چنین خواهی خدا خواهد چنین می‌دهد حق آرزوی متقین

(۷/۴)

حسام الدین از جهت فنا در مراد و در نهایت فنای در معشوق امتحان سرافرازانه ای داد، است و قابلیت ذاتی و وجودی خویش را در این راه به اثبات رسانیده است تا آنجا که مولانا مشیت او را مشیت خدا می‌داند. (کیهان فرهنگی، ص ۳۱)

ع حسام الدین سخن کش است:

چونک کوته می کنم من از رشد او به صد نوعم به گفتن می کشد

(۲۰۷۸/۴)

۷. مولانا از حسام الدین می‌خواهد که مثنوی را چراگاه وسیع سالکان نماید:

مثنوی را مسرح مشروح ده صورت امثال او را روح ده

(۱۸ ۴/۶)

۸. عامل وقفه در مثنوی:

چون ضیاءالدین حسام‌الدین عنان بازگردانید ز اوج آسمان

(۳/۲)

استاد همایی می‌گوید: من نمی‌توانم گفته‌های مولوی که حسام الدین به معراج حقایق رفته بود و از اوج آسمان بازگشت و امثال این تعبیرات را تنها بر امر ساده عادی حمل کنم. احتمال سی‌دهم که مقصود دوره ریاضت و چله نشینی و حالت جذبه و استغراق حسام الدین با دو واقعه توأم باشد. (مولانا ارغنون شمس، ص ۴۱۵)

حسام الدین و انبیا و اولیا:

۱. یوسف : مولانا بہ خاطر وجود حسودان تنگ نظر علی وار بہ دنبال چاہی است کہ سر حسام الدین بگوید و بہ ہمین خاطر است کہ ترجیح می دہد یوسفش در قعر گمنامی بماند. (دلیل آفتاب، ص ۳۳۴)

چونکہ اخوان را دل کینہ ورست یوسفم را قعر چاہ اولی تراست
مست گشتم خویش بر غوغا زخم چہ چہ باشد خیمہ بر صحرا زخم
بر کف من نہ شراب آتشین وانگہ آن کر و قمر مستانہ بین

(۲۰۱۵/۶)

۲. محمد(ص): شاید حسام الدین مثل پیامبر است کہ شب را با خدا سپری می کند:
با کہ خفتی و از چہ پہلو خاستی کین چنین پر جوش چون دریاستی
یا ایست عد ربی خواندی در دل دریای آتش رانندی

(۲۰۰۷/۶)

۳. خلیل:

چونکہ موصوفی بہ اوصاف جلیل ز آتش امراض بگذر چون خلیل

(۹/۳)

۴. عیسی:

جبرئیل عشقم و سدرہام تویی من سقیم عیسی مریم تویی

(۱۹۹۰/۶)

۵. موسی:

ہمین بد بیضا نما ای پادشاه صبح نو بگشا ز شبہای سیاہ
دوزخی افروخت در وی دم فسون ای دم تو از دم دریا فزون

(۲۲۸۲/۲)

حسام الدین و انبیا و اولیا:

۱. یوسف : مولانا به خاطر وجود حسودان تنگ نظر علی وار به دنبال چاهی است که سر حسام الدین بگوید و به همین خاطر است که ترجیح می دهد یوسفش در قعر کمنامی بماند. (دلیل آفتاب، ص ۳۳۴)

چونکه اخوان را دل کینه ورست
مست گشتم خویش بر غوغا زخم
یوسفم را قعر چاه اولی تراست
چہ چه باشد خیمه بر صحرا زخم
بر کف من نه شراب آتشی
وانگه آن کر و فر مستانه بین

(۲۰۱۵/۶)

۲. محمد(ص): شاید حسام الدین مثل پیامبر است که شب را با خدا سپری می کند:
با که خفتی و از چه پهلو خاستی
کین چنین پر جوش چون دریاستی
یا ایست عند ربی خواندی
در دل دریای آتش راندی

(۲۰۰۷/۶)

۳. خلیل:

چونکه موصوفی به اوصاف جلیل
زاتش امراض بگذر چون خلیل

(۹/۳)

۴. عیسی:

جبرئیل عشقم و سدره ام تویی
من سقیمم عیسی مریم تویی

(۱۹۹۰/۶)

۵. موسی:

هین ید بیضا نما ای پادشاه
دو زخی افروخت در وی دم فسون
صبح نو بگشا ز شبهای سیاه
ای دم تو از دم دریا فزون

(۲۲۸۲/۳)

۶. هارون: مولانا رابطه خود با حسام الدین را چون موسی و هارون می داند

چون شناسد جان من جان تو را
یاد آرند اتحاد ماجـری

موسی و هارون شوند اندر زمین
مختلط خوش همچو شیر و انگبین

(۳۸۳۰/۴)

۷. علی(ع):

غره ای کن شیروار ای شیر حق
تا رود آن غره بر هفتم طبق

(۳۴۲۷/۴)

۸. خضر و الیاس:

باد عمرت در جهان همچون خضر
چون خضر و الیاس مانی در جهان

جانفزا و دستگیر و مستمر
تا زمین گردد زلطف آسمان

(۱۸۷/۶)

حسام الدین و منکران:

۱. او را با زبان رمز می ستاید تا از گزند حسودان در امان باشد:

تا پرو آد حسودان کم وزد
تا خیالش را به دندان کم گزد

(۲۱۱۶/۲)

۲. درک عوام از فهم حسام الدین قاصر است:

در مدیحت داد معنی دادمی
گر نبودى خلق محبوب و کنیف

غیر این منطق، لسی بگشادمی
وز نبودى حلقها تنگ و ضعیف

(۲/۵)

۳. قدر او از عقول گذشته است:

عقل اندر شرح تو شد بوالفضول
قدر تو بگذشت از درک عقول

(۱۴/۵)

حسام الدین و نمودهای عرفانی:

۱. مظهر مجذوب سالک است، مولانا مظهر سالک مجذوب و شمس مظهر حق

هان ضیاءالحق حسام الدین تو زود
 توتییای کبرای تییز فعل
 داروش کن کوری چشم حسود
 داروی ظلمت کُش استیز فعل
 آنکه گر بر چشم اعمی برزند
 ظلمت صدساله را زو برکند

(۱۱۳۳/۲)

۲. مظهر پیر و مراد:

آن کبوتر را که بام آموخته است
 ای ضیاءالحق حسام الدین برانش
 تو مخوان می رانش کان پر دوخته است
 کز ملاقات تو بر رسته است جانش
 هم به گرد بام تو آرد طواف
 گبرانی مرغ جانش از گزا

((۱۹۹۰/۶))

۳. مظهر راهنما به پیر و شمس مظهر پیر:

رو ز سایه آفتابی را بیاب
 ره ندانی جانب این سور و عرس
 دامن شه شمس تبریزی بتاب
 از ضیاء الحق حسام الدین بپرس

(۴۲۵/۱)

اوصاف و القاب حسام الدین در مثنوی

۱. نور حق:

ای ضیاءالحق حسام الدین بیا
 نور حق و به حق جذاب جان
 که نروید بی تو از شوره، گیا
 خلق در ظلمات و هم اندر گمان

(۲۳/۵)

۲. شاه

ای ضیاءالحق حسام الدین راد
 که فلک وارکان تو چو شاهی نراد

تو به نادر آمدی در جان و دل ای دل و جان از قدم تو خجل
(۲۱۱۰/۳)

برخی از شارحان معتقدند که این بیت که در قصه دقوقی آمده، در وصف انسان کامل است که اشرف بر همه حضرت ختمی مرتبت است. برخی هم بیت را غلو دانسته اند. (شرح جامع مثنوی، ص ۵۴۷)

۳. بخشنده روح

ای ضیاءالحق خُسام‌الدین درآر این سر خر را در آن بطیخ زار
تا سر خر چو بُمُرد از مُسلخه نشو دیگر بخششش آن مطبخه
هین زما صورت گری و جان زتو نه غلط هم این خود و هم آن زتو
(۳۸۲۴-۴)

۴. درمان کننده درد

جمله کوران را دوا کن جز حسود کز حسودی بر تو می‌آرد خُجود
مر حسودت را اگر چه آن منم جان مده تا همچنین جان می‌کنم
(۱۱۲۳/۲)

۵. خورشید:

زان ضیاء گفتم خُسام‌الدین تو را که تو خورشیدی و این دو وصف‌ها
کین خُسام و این ضیاء یکی است هین تیغ خورشید از ضیاء باشد یقین
(۱۶/۴)

۶. ضیاء ذوالجلال

ای حسام‌الدین ضیاء ذوالجلال چونکه می بینی چه می‌جویی مقال
(۲۰۷۵/۴)

۷. ضیاء الحق

پاسبان توست از شر الطیور
ای تو خورشید مُستَر از خُفّاش

(۱۲۰۲/۶)

ای ضیاءالحق حُسام‌الدین که نور
پاسبان توست نور و ارتعاش

۸. صقال روح و سلطان هدی:

ای صقال روح و سلطان‌الهدی

(۱۸۳/۶)

ای ضیاءالحق حسام‌الدین بیا

۹. امیر صبر (امیر الحاج):

ای امیر صبر، مفتاح الفرج

(۱۴/۴)

خوش بکش این کاروان را تا به حج

۱۰. وجود نازنین:

خورده بودی ای وجود نازنین

(۳۹۹۸/۱)

تو بد آن عادت که او را پیش ازین

۱۱. سر رشته و سر خیل دل:

لیک سر خیل دلی سر رشته ای

(۲۹۳۶/۱)

گرچه مصباح و زجاجه گشته ای

۱۲. حیات دل:

ای حیات دل حسام‌الدین بنی طاعات فریاد
میل می جوشد به قسم سادسی

(۱/۶)

پرتال جامع علوم انسانی

خلافت حضرت چلبی:

حضرت چلبی کرویپان، خلاصه روحانیان، بانی اساس محبت، متمم ارکان مودت، ملقن اسرار معرفت و حقیقت، مکمل اضلاع شریعت و طریقت، افتخار اولیاء، اختیار انقیاء، مظهر انوار الهی، مهدی اطوار نامتناهی، صدیق وقت، ابویزید زمان، چلبی حسام‌الحق والدین قدس‌الله روحه که از عظمای اهل توحید و عرفای صاحب طریقت بود، مقتدای همه اصحاب و پیشوای تمامی اقطاب. ظاهر و باطنش در مجاهده بودی و در ورع و تقوی مبالغت فرمودی. ادبی داشت بغایت و صدقی داشت بی-نهایت. ریاضت بسیار کردی و پیوسته در مجاهده بودی. و به طبع کریم و به سیرت حلیم، بر دلها مشرف و بر اسرار واقف. کلماتی جامع می‌فرمود و به علم حال حیات مشکلات اصحاب قبال را حل می‌کرد.

بعد از شیخ صلاح‌الدین در حال حیات حضرت خداوندگار، نه سال تمام و بعد از آن نیز شیخ و قائم مقام و خلیفه و امام تمامت اصحاب حضرتش بود و تمامت اصحاب ملازم ایشان می‌بودند و به ملازمت او تقرّب به حضرت خداوندگار می‌جستند. نسب مبارک او متصل است به شیخ عارف کما قال امسیتُ کَرْدِیاً و اصبحتُ عربیاً، به حقیقت مظهر تمام حضرت خداوندگار، او بود و تمامت مثنویان به التماس ایشان مؤلف گشته است و اگر این یک منت تنها بر کافه اهل عشق و توحید دارد همانا که تا دامن قیامت در تمهید عذر آن تقصی نتوان نمود و در میان مثنویان حقایقی که مکتوب است اشارت به سلوک چلبی دارد.

مدتی این مثنوی تأخیر شد مهلتی بایست تا خون شیر شد

(۱/۲)

عنایت خاص مولانا به حسام‌الدین

عنایتی که حضرت خداوندگار را به حضرت بود، چنان بود که کسی گمان بردی که مگر مرید ایشان است. لطافت مزاج و شفقت چلبی به مثابتی داشت که اگر در خدمت او شخصی نقل کردی که

فلان را چنین زحمتی و مرجعی حادث شده است، فی‌الحال او را همان زحمت صادر می‌شد. در علو همت و کرم معروف و مشهور بود؛ چنانکه فقرا و اهل احتیاج به وجود چندین امراء صاحب خیر که در آن عهد بودند برگ و نوا از ایشان می‌یافتند. هر سماط و سماع که ترتیب فرمودی، همه اکابر از علو همت ایشان رشک آوردندی. در پرهیزگاری به حدی بود که هرگز به اختیار به روز به حمام نرفت تا نظر بر نامحرمی نرسد و یکی از جمله آداب او آن بود که هرگز در مدت ملازمت او به حضرت خداوندگار، قطعاً به متوضایی که بدیشان منسوب بود در نیامد و در شبهای زمستان به وجود سرما و برف و باران، به سرای خویش رفتی و تجدید وضو کرده، باز آمدی و دایم در حضرت خداوندگار به زانوی ادب نشستہ بودی. لاجرم بدین ادب سلوک یافت آنچه یافت مدت ۱۰ سال تمام در حال حیات خداوندگار خلافت فرموده. همه اصحاب بی حقد و حسدی مستفید می‌شدند و مصداق این سلطان‌المحبوبین، سلطان ولد می‌فرماید:

بود با شیخ در زمانه شیخ

همدل و همشین یگانه شیخ

در صفا و وفا به هم همدم

همه اصحاب شادمان بی غم

هروقت که حضرت خداوندگار به تقریر حقایق مشغول می‌شد، چلبی را از غایت روحانیت چنان عینان حاصل می‌شد که به کلی از هوش می‌رفت و تا دیرگه از ذوق و لطف آن حال مدهوش می‌ماند. چون به خویش آمدی سر به سجده نهاده، اشک طوفان انگیز از دیده روان کردی و آفرین بر ذات پاک آن حضرت گفتی. آورده اند: "روزی مولانا با جمع اصحاب به عیادت حسام‌الدین چلبی رفت. در میان محلّه سگی برابر آمد. کسی خواست او را برنجانند، فرمود که «سگ کوی چلبی را نشاید زدن»:"

ای که شیران مر سگانش را غلام

گفت امکان نیست خامش والسلام

آن کسی را که بود در کسوی او

من به شیران کی دهم یک موی او

(مناقب العارفین، ۳۳۵)

نقل است که تا حسام‌الدین در مجلس حضور نمی‌داشت، مولانا به ایراد معانی نمی‌پرداخت:

چونکه کومه می کنم من از رُشد
 او به صد نوعم به گفتن می کشد
 ای حسام الدین، ضیای ذوالجلال
 چونکه می بینی، چه می جویی مقال
 این مگر باشد ز خُب مشتہی
 اسقنی خُمراً و قُل لى اِنہا
 بر دہان توست این دم جام او
 گوش می گوید کہ قسم گوش کو؟
 (۲۰۷۵/۴-۲۰۷۹)

جانشین مولانا

بعد از نقل خداوندگار در خلافت اختلاف افتاد. بعضی گفتند که حضرت چلبی آنچنان که در حیات خداوندگار امانت و خلافت می فرمود، در این وقت هم به خلافت بیعت کنیم و او را قایم مقام شیخ دانیم. بعضی گفتند هرچند این رای صایب است اما مثلی است مشهور که السَّيْلُ فِي الْمَخْبَرِ مِثْلُ الْاَسَدِ. حضرت سلطان الاولیاء والمحبوبین بهاء الحق والدین وارث علمی و صلیبی خداوندگار است و خلاصه و محبوب اولیای کبار، کاشف رموز حقایق و شارح معارف و دقایق دیباچه نامه الهی است و حلق اسرار نامتناهی. جمعی از عزیزان که ناقدان بازار معرفت و صدرنشینان مسند طریقت بودند گفتند: ما عاشقان جگرسوخته را چه محل آن باشد که در میان جان و جانان فرق توانیم کردن.

آن چو خورشیدو این چو بدر منیر
 هر دو سلطان و شاه عالمگیر
 آن چو صدیق ، بحر صدق و صفا
 وین چو حیدر حبیب و شیرخدا

تا اینکه چلبی به بندگی سلطان ولد فرمود: ای نور دیده و مخدوم زادهام، می باید که بر تخت پدر بزرگوارت بنشینی و آنچه طریقه تربیت، شفقت است در حق وضع و شریف مسلوک فرمایی. سلطان ولد فرمود: امروز که از جمال زیبایی او محروم ماندیم، امامت به طریق اولی تورااست و در اثنای آن برخاست و حضرت چلبی را بر مسند نشاند و ۱۲ سال تمام او را قایم مقام پدر خویش دانست تا اینکه سعادت سفر دارالخلود در شهر سنه ۶۸۴ اربع و ثمانین و ستمانه میسر گشت و به حلقه خاص خداوندگار پیوست. (رساله سپهسالار، ص ۱۱۸ تا ۱۲۴)

مولانا در عوض کارهای خود را به چلبی حسام‌الدین سپرد، او را حاکم ضبط امور اصحاب کرد و به این ترتیب حسام‌الدین وظیفه مباشر موقوفات مدرسه مولانا را برعهده گرفت که اکنون حالت نوعی خانقاده را یافته بود و مریدان و اعضای خانواده به طرق گوناگون به آن وابسته بودند و کمک مالی می‌گرفتند. افلاکی خبری را نقل می‌کند که نشان می‌دهد حسام‌الدین پیش از این در زمان شمس هم این وظیفه را انجام می‌داده و از میکائیل نایب سلطان، پیش از اینکه او را اجازه دهد که به حضور شمس رسد، چهل هزار درهم هدیه ستانده است. اعاناتی که از امیران و دیگر بخشندگان می‌رسید، شامل ملک و پول نقد بود. امیرتاج‌الدین مُعْتَزَ یکبار هفت هزار درهم سلطانی از آق‌سرا می‌فرستاد تا یاران سفره سازند و از دعای خیر او را فراموش نکنند.

حسام‌الدین این پول‌ها و درآمدهای نقد را به هر نحو که مناسب می‌دید خرج می‌کرد و از اطمینان کامل مولانا برخوردار بود. در این مورد خاص حسام‌الدین پس از اینکه یقین پیدا می‌کند که این پول از راه حلال به دست آمده، هزار درهم به سلطان ولد، هزار درهم به همسر مولانا، کنرا خاتون و پانصد درهم به چلبی امیرعالم می‌دهد و بقیه را بین اصحاب و یاران تقسیم می‌کند. در مورد خلافت چلبی، مولانا او را در تاریکی بعد از فرو رفتن آفتاب چراغی می‌دانست:

گفت چون خور برفت زان شب زار عوض آمد رسید وقت چراغ

ماه چون شد نهان به ابر اندر روشنی کی دهد به جز اختر

مولانا می‌فرمود حسام‌الدین را با او یکی شمارند، اما همه ایام را در کنار هم سپری نمی‌کردند، زیرا مولانا هر سال به سوی چشمه‌های آب گرم می‌رفت و چهل پنجاه روز آنجا می‌ماند و حسام‌الدین در قونیه می‌ماند. احتمالاً به کارهای روزانه مدرسه رسیدگی می‌کرد و در انتظام امور اهتمام می‌ورزید. به زیارت مقابر بقاء‌الدین و صلاح‌الدین هر روز می‌رفت و فاتحه می‌خواند. مولانا احتمالاً در این گونه مواقع که از قونیه دور بوده آن سه نامه برجای مانده را خطاب به حسام‌الدین نوشته است.

افلاکی حکایت می‌کند که روزی معین‌الدین پروانه، گروهی بسیار از بزرگان و اعیان را به دیدن مولانا خواند، اما از دعوت حسام‌الدین غفلت کرد. مولانا تا حسام‌الدین نیامد لب به سخن نگشود

و کلمات نگفت و به هنگام ورود حسام‌الدین به خوش آمد گویی از حاجت که مرحبا جان من، ایمان من، جنید من، نور من، مخدوم من، محبوب من.

حسام الدین و مثنوی:

چون حسام الدین چلبی میل اصحاب را به الهی نامه ی حکیم سنایی و منطق الطیر شیخ فریدالدین عطار و مصیبت نامه ی وی دریافت، از خدمت مولانا درخواست کرد که اگر چنانچه به طرز الهی نامه سنایی یا منطق الطیر کتابی منظوم گردد تا دوستان را یادگار بود غایت عنایت باشد. مولانا فی الحال از سرو دستار خود کاغذی به دست حسام الدین چلبی داد و در آنجا هیجده بیت از اول مثنوی نوشته بود. سپهسالار می گوید: تمامت مثنوی به التماس چلبی تألیف یافته و در میان مثنویات حقایقی که مکتوب است، اشارت به سلوک چلبی دارد، حالات و مکاشفات او را باز می گوید. وقتی مولانا ابیات را می سرود، حسام الدین به سرعت می نوشت و برای تصدیق مولانا به آواز خوش بلند باز می خواند. گاه هم با دادن سررشته به دست مولانا، بخشهایی نو را اضافه می کرد که مولانا گاه در میانه داستان می دود و می گوید:

ای ضیاء الحق حسام الدین بگیر یک دو کاغذ بفرزا در وصف بیز

(۳۹۳۴/۱)

در این ایام همسر حسام الدین ناگاه از دنیا رفت و نوعی ضعف جان و کاهلی روان بر او مستولی شد. مولانا هم پسر جوانش علاء الدین محمد را که سی و شش سال داشت از دست داد و از شدت تأثر به جنازه او حاضر نشد. درست است که بین علاء الدین با پدر در اینم اختلافاتی وجود داشت اما بدون شک این اختلافات مانع از تأثر شدید پدر در مرگ فرزند نشد. مدتی از مولانا و مثنوی جدا شد. مولانا بی حضور حسام الدین تمایلی به سرودن مثنوی نداشت. اما چون حسام الدین به حال خود بازگشت، دفتر دوم پدید آمد. سرودن این اشعار در سال ۶۶۲ از نو آغاز شد. افلاکی فاصله این فترت را دو سال می داند. مولانا در هر یک از دفاتر دوم تا ششم مثنوی و در دیباچه دفتر اول، حسام-

الذین را ضیاءالحق و الهامبخش خود می‌داند. مولانا مثنوی را از جهت اشتغال بر اصول و فروع علوم دینی به درختی مانند می‌کند و آن را می‌ستاید که مراقبتش بر عهده حسام‌الدین است.

همچنان مقصود من زین مثنوی ای ضیاءالحق حسام‌الدین تویی
مثنوی ندر فروع و در اصول جمله آن توست کردستی قبول

(۷۵۹/۴)

نظر شیمل بر این است که دفتر اول مثنوی در سال ۶۵۶ به اتمام رسیده است و مرگ صلاح‌الدین که پس از آن اتفاق افتاده، مولانا را در غم و نومیدی فروبرده است و بعد هم دل‌افسردگی حسام‌الدین به سبب مرگ همسرش پیش آمده است. بنابراین سرودن مثنوی تا سال ۶۶۳ یک سال پس از سالی که شمیم آن را سال انتصاب حسام‌الدین به خلیفگی مولانا دانسته، منقطع شده است. اگر این سخن راست باشد، باید گزارش افلاکی را مردود بشماریم که گفته بین اتمام دفتر اول و آغاز دفتر دوم دو سال فترت افتاده است. (مولانا، ص ۲۸۹)

اگر دفتر اول در سال ۶۵۴۶ پیش از محاصره بغداد؛ حتی در اثنای ماه صفر سال ۶۵۶ که استحکامات بغداد در هم فروریخت، اتمام یافته باشد، معنی‌اش این است که دست کم ۵ یا ۶ سال تمام پیش از آنکه سرودن دفتر دوم مثنوی پس از محرم ۶۶۲ آغاز شود، به فترت گذشته است. اگر گزارش افلاکی را معتبر بدانیم، ابیات مورد بحث در اواخر دفتر اول مثنوی درباره دوام جاودان خلفای عباسی شاید زمانی در سال ۶۵۹ یا ۶۶۰ پس از آن سروده شده باشد که خلافت عباسی دور از وطن در مصر، دوباره برپا شده است. البته می‌توان گفت این عبارت به صورت گذرا بیان شده و حتی ممکن است که این داستان را مولانا از منبع قدیمی‌تری گرفته باشد. نیز ممکن است امید زهدآمیز یا عملی از روی دیانت‌ورزی را نشان دهد. (مولانا، ۲۸۱ تا ۲۹۰)

فروزانفر معتقد است که حسام‌الدین ۱۵ سال در خدمت مولانا بوده ولی فریدون سپهسالار این زمان را ده سال ذکر کرده است. حسام‌الدین ابتدا در خدمت شمس تبریزی و دربان حجره وی بود و از

این طریق به مولانا جلال‌الدین نزدیک شده و به وی خدمت می‌کرد. شمس می‌نویسد: «آن جوانک حسام سر بر پای من نهاد تا دیری.»

ابتدا شمس از او خواست که اموالش را در اختیار وی گذارد. حسام‌الدین هر چه داشت از منقول و غیرمنقول در اختیارش گذاشت و این اولین آزمایش در راه طریقت بود. این عمل حکایت از آن دارد که حسام‌الدین ثروتمند بود و در هر حال شمس اموالش را به او بازگردانید و از مجموع آنها تنها درمی‌را پذیرفت. اینچنین او را تحت آزمایشهای گوناگونی گرفت تا صدری شد که اصحاب مشهورالصدر بر صدر او سر می‌نهادند. پس از مرگ مرموز شمس‌الدین تبریزی، حسام‌الدین مرید صلاح‌الدین زرکوب شد و با واسطه او همچنان در خدمت مولانا نیز می‌بود. ولی پس از درگذشت صلاح‌الدین به گونه مستقیم در کنار مولانا قرار گرفت. (دمساز و صد کیش، ص ۱۹۲، ۱۹۳)

کرامات چلبی:

روایت کرده‌اند که مدتی در شهر قونیه قحط آب شده بود و هرگز باران نبارید. نباتات به کلی خشک شده بود. جماعتی به حضرت چلبی حسام‌الدین رفتند. از نفس نفیس مسیح‌آسای او دعائی استدعا کنند تا مگر مقبول حضرت گشته، حق‌تعالی بارانی بدهد. فرمود: من از حضرت سلطان خود درخواست می‌کنم تا خواست شما میسر شود. برخاست و به اصحاب به زیارت تربه مستطاب آمد و پس نماز با نیاز بگذارد و طلب باران کرد. یاران از دیدگان قطرات عبرات باران کرده، آمین می‌گفتند تا بارانی عظیم باریدن گرفت: آنچنانکه همگان عاجز گشتند، همچنان ۲۰ روز تمام می‌بارید. خلائق با تضرع به حضرت چلبی گفتند که:

ای که چون تو در زمانه نیست کس
الله الله خلق را فریاد رس

چلبی فرمود ما به امیر آب وهاب بگویم تا آب را به طرفی دیگر گشاید. همان بود که ابرها متفرق شده و عالم گریان خندان شد. در هر حال حضرت چلبی را عجب حالتی بود و عجایب عادتی داشت که بیش مردم بیگانه جماعتی را که به فسق ظاهر و تهتک و فجور منسوب بودند، مدح عظیم

می‌کرد و می‌گفت که این جماعت زاهدان شگرفند و به تقوی و دینداری مشهور و طایفه‌ای را که به زهد و صلاح و رعایت ظاهر مشهور بودند می‌نکوئید که این جماعت فاسقاند و نیک مردم نیستند. مولانا هم می‌گفت حق آن است که چلبی می‌فرماید، زیرا این جماعت در باطن ظاهر و مؤدبند و آن جماعت در باطن منافق و فاسق است.

مذهب چلبی:

منقول است که حضرت چلبی، خلیفه‌الحق ارموی بود و شافعی مذهب. روزی در بندگی مولانا سر نهاد و گفت: می‌خواهم که بعد الیوم اقتدا به مذهب امام اعظم ابوحنیفه کنم؛ از آنکه خداوندگار ما حنفی مذهب است. مولانا فرمود: نی نی، صواب آن است که در مذهب خود باشی و آن را نگه داری، اما در طریقه ما بروی و مردم را بر جاده عشق ما ارشاد کنی.

یک بار در سفری که مولانا به جستجوی شمس عزیمت شام کرد، حسام‌الدین ملازم او بود. در سفر دیگر که خداوندگار دوباره به جستجوی یارگریزپای خویش عازم دمشق شد، وی را در قونیه گذاشت و با وجود جوانی، نقیب یاران کرام کرد. البته کارسازی و پاکبازی بی‌مانند او که میراث اخلاقی طریقه فتوتش محسوب می‌شد، یاران کرام را از اظهار ناخرسندی در باب این خلافت موقت وی که عنوان نقابت داشت، مانع آمد. (پله پله تا ملاقات خدا، ص ۲۳۰)

سلطان‌ولد روایت می‌کند که چون جنازه قاضی سراج‌الدین بر لب گور نهادند، من در جنب حضرت چلبی حسام‌الدین نشسته بودم. فرمود: بهاء‌الدین بدان سفر نظر کن، همانا که چون در مرقد خاکش نهادند و مقری به تلقین خواندن آغاز کرد، دیدم که دودی سیاه از گورش بیرون آمد و گورستان را گردی برآمده، باز در آنجا فرو شد. فرمود که دیدی، گفتم آری. گفت آن دود افکار اوست که در حق خداوندگار ما و اولیای سلف داشت و اگر دیگر حالهاش را بنمایم، رحمت آید تا چها خواهد دیدن، اما حضرت چلبی فرمود: به برکت قدم مبارک تو و مرحمت تو حضرت خداوندگار، شفاعت کند تا او را سهل گیرند. (مناقب‌العارفین، ص ۷۶۴-۷۶۰)

وفات چلبی:

در مثنوی ولدی است که بعد دوازده سال از وفات مولانا حسام الدین روز چهارشنبه در حدود ۶۸۳ وفات یافت:

بعد ده سال و دو زانگاه او
گشت رنجور و شد به حضرت هو (ولدنامه، ص ۳۴)
او مقابل آرامگاه مولانا مدفون است. حال بر فراز مرقد او صندوقچه آجری گچ اندودی قرار دارد. بالای سر صندوقچه و جلوی آن روی سنگ مرمری که با گچ به صندوقچه چسبیده است کتیبه عربی زیر به خط ثلث حک شده است:

هذه تریه شیخ المشایخ قدوه العارفین امام الهدی و الیقین مفتاح خزائن العرش امین کنوز
الفرش جنید الزمان بایزید الدوران ابوالفضایل ضیاء الحق حسام الدین حسن بن محمد بن الحسین
المعروف باخی ترک رضی الله عنه و عنهم الارموی الاصل بما قال امسیت کردیا و اصبحت عربیا
قدس الله روحه فی تاریخ یوم الاربعاء فی ثامن عشر من شهر شعبان سنه ثلث و ثمانین و
ستمانه. (مولویه پس از مولانا، ص ۶۲)

نتیجه

حسام الدین در نظر مولانا، نمودار تمام عیاری است از انسان شفاف و ناب که از پشت بلور وجود او می توان عالم معنا را تماشا کرد. دریچه ای است به روی باغ سبزی منتهای عشق اگر حسام الدین چلبی نبود، مثنوی به این صورت پدید نمی آمد؛ بزرگترین خدمت او به جهان بشری آن بود که توانست مولانا را از اوج استغراق و ژرفای بی خویشی به در آرد و او را متوجه عالم صحو و باخویشی کند و مآلاً او را به نظم مثنوی برانگیزد. از همین رو چون به سبب مرگ همسرش، اندوه و قبض بر او مستولی می گردد، رسته مثنوی چندی گسیخته می ماند. در سرلوحه دفتر سوم، او را کسی می خواند که قوتش از قوت حق می زهد و فلک و ارکان شاهی، چون او نزاده است: مولانا در آغاز دفتر ششم، او را حیات دل و صفای روح و سلطان الهدی خطاب می کند

شمس و حسام‌الدین از دیدگاه مولوی، تبلوری هستند از انسان متعالی که از راه تهذیب نفس و تصعید روح و پیمودن مراحل عرفان و عشق، به دروازه شهر روشنایی رسیده‌اند.

خاطر مولانا بی‌وجود چلیبی نمی‌شکفت و در مجلسی که او حضور نداشت، گرم نمی‌شد، از نظر مولانا بهتر است حسام‌الدین چون یوسف در قعر چاه گمنام بماند.

شخصیت حسام‌الدین درست عکس شمس بوده است. مهربان، نرم و رایگان، سرسپرده و خدمتگزار. چون پیشکاری و خزانه داری مولانا هم با او بوده است می‌نماید که از استعداد مدیریت نیز بهره داشته.

به نظر می‌رسد هیچ کس بیشتر از حسام‌الدین نسبت به مولوی وفادار و خاکسار و خدمتگزار نبوده است. دوستی این دو از نمونه‌های بسیار نادر روزگار است و می‌تواند نموداری باشد از پهناوری روح انسان.

سلطان‌ولد می‌گوید: مولانا عین شمس‌الدین بود و باز به شمس‌الدین جامه بدل کرد و به صورت صلاح‌الدین باز آمد و سپس در پیکر حسام‌الدین چلیبی ظهور کرد. اولیای خدا همه مراتب ظهور یک نورند.

مثنوی کتاب عشق مولانا است پس حسامی نامه و سامی نامه نامیده شد. حسام‌الدین زمینه‌ساز پدیدآمدن مثنوی، عامل وقفه در مثنوی، عامل استمرار مثنوی و سخن کش است مثنوی شکرگزار حسام‌الدین است. اراده حسام‌الدین و اراده الهی یکی است. مولانا حسام‌الدین را به حضرت محمد(ص:)، علی(ع)، یوسف، خلیل، عیسی، خضر و الیاس، هارون و موسی مانند می‌کند. او را با زبان رمز می‌ستاید تا از گزند حسودان در امان باشد. قدر او از عقول گذشته است. حسام‌الدین مظهر مجذوب سالک، مظهر راهنما به پیر و شمس، مظهر پیر است.

اوصاف و القاب حسام‌الدین در مثنوی عبارتند از: نور حق، خورشید، ضیاء ذوالجلال، ضیاء الحق، صقال روح و سلطان هدی، درمان‌کننده درد شاه، امیر صبر، وجود نازنین، سر خیل دل، سامی نامه، آینه ذات پاک.

کتابنامه

- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۵۸) آواها و ایماها، تهران، توس
- افلاکی، شمس‌الدین (۱۳۷۵) مناقب‌العارفین، ج ۲، تهران، دنیای کتاب
- بیانی، شیرین (۱۳۸۴) دمساز دو صد کیش، تهران، جامی
- تدین، عطاء‌الله (۱۳۷۶) مولانا ارغنون شمس، تهران، انتشارات تهران
- دشتی، علی (۱۳۷۵) سیری در دیوان شمس، تهران، انتشارات جاویدان
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۳) پله پله تا ملاقات خدا، تهران، علمی
- (بی تا) سر نی، تهران، انتشارات علمی، چاپ دوم
- زمانی، کریم (۱۳۷۴) شرح جامع مثنوی (۶ جلد)، تهران، انتشارات اطلاعات
- زمانی، کریم (۱۳۸۲) میناگر عشق، تهران، نشر نی
- سپهسالار، فریدون بن احمد (۱۳۸۵) رساله سپهسالار، تهران، سخن
- سلطان ولد (۱۳۶۷) ولدنامه، تصحیح استاد همایی، تهران، نشر هما
- شعبانی، معصومه (۱۳۸۴) دلیل آفتاب، تهران، نشر ثالث
- شهیدی، سیدجعفر (۱۳۷۵) شرح مثنوی، دفتر دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی
- نوروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۸۳) شرح زندگانی مولانا، تهران، تیرگان
- کولیناری، عبدالباقی (۱۳۸۲) مولوبه پس از مولانا، ترجمه توفیق سبحانی، تهران، علم
- وئیس، فرانکلین (۱۳۸۴) مولانا دیروز تا امروز شرق تا غرب، ترجمه حسن لاهوتی، تهران، نامک
- زمانی، جلال‌الدین (۲۵۳۶) مولوی‌نامه، تهران، انتشارات آگاه

مقاله:

- حمودی، آزاد: حسام‌الدین مرید پیر پرور، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۱۰۶، سال نهم
- صرتی، عبدالله: حسام‌الدین چلبی، کیهان فرهنگی، اسفند ۷۹، شماره ۱۷۳
- یک‌طبع، پروانه: سیمای انسان والا در مثنوی مولانا